

نقش بازی کردن یا واقعی بودن

خطبه ای از تثنیه ۷، ۶ - ۱۲



۶ «زیرا شما برای یهوه خدایتان قومی مقدسید. او از میان تمامی قومهای روی زمین، شما را برگزیده است تا قومی که گنج اوست باشید. ۷ خداوند از این رو دل در شما نبست و شما را برگزید که از دیگر قومه‌ها کثیرتر بودید، زیرا شما از همه قومه‌ها کم‌شمارتر بودید؛ ۸ بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می‌داشت و می‌خواست سوگندی را که برای پدرانانتان خورده بود، به جای آورد. پس خداوند شما را با دستی نیرومند بیرون آورد و از خانهٔ بندگی و از چنگِ فرعون پادشاه مصر، فدیہ کرد. ۹ پس بدانید که یهوه خدای شما، اوست خدا، خدای امین که عهد و محبت خود را با آنان که او را دوست می‌دارند و فرمانهایش را به جا می‌آورند، تا هزار پشت نگاه می‌دارد، ۱۰ ولی آنان را که از او نفرت کنند سزا داده، هلاک می‌کند. آری، او تأخیر نخواهد کرد بلکه هر که را که از او نفرت کند، سزا خواهد داد. ۱۱ پس فرمانها و فرایض و قوانینی را که من امروز به شما حکم می‌کنم، به‌دقت نگاه دارید. ۱۲ «اگر این قوانین را گوش گیرید و آنها را نگاه داشته، به جای آورید، آنگاه یهوه خدایتان عهد و محبتی را که برای پدرانانتان سوگند خورده، با شما نگاه خواهد داشت.

شهره اغداشلو بازیگری است که در سال هزار و نهصد و هفتاد و دو و در سن ۱۹ سالگی بایستی در تهران ازدواج می‌کرده است و این تنها چیزی بود که او می‌توانست آن را انتخاب کند. او در آن زمان زندگی دیگری را برای خودش ارزو داشت برای همین او در یک گروه تاتر شرکت می‌کند و با یک نقاب جدیدی نقش متفاوتی را ایفا می‌کرد تا از آن غالب خودش بیرون آید. او نقش خودش را انقدر خوب بازی می‌کرد که بعدها یکی از معروفترین بازیگران جهان می‌شود. ولی در واقع او همان دختر ۱۹ ساله قدیم با همان خصوصیات می‌ماند.

ایا زندگی ما مسیحیان یک مقدار شبیه زندگی شهره اغداشلو نمی‌باشد؟ همانطوری که او به استودیو فیلمی رفته و نقش بازی می‌کرد ما هم همانطور به کلیسا نمی‌رویم؟ و هفته ای یک بار با یک نقابی در انجا با دیگران صحبت نمی‌کنیم و نقش بازی نمی‌کنیم؟ شاید گاهی بلند شویم یا زانو بزنیم یا آمین بگوییم و یا سرود بخوانیم و خودمان را با ایمان نشان دهیم. ولی وقتی اینها تمام شود ما هم شبیه دیگران می‌شویم. ما همه در یک کشور زندگی می‌کنیم و به یک چیزهای مشترک نیاز داریم و به یک زبان سخن می‌گوییم. و اگر قصد خرید داشته باشیم ما همه به یک فروشگاه می‌رویم. و یا اگر کار مان را از دست بدهیم باید مثل همه به اداره کار مراجعه کنیم تا برای کرایه کردن یک خانه جدید درخواستی داشته باشیم. ما مسیحیان همانند انسان های دیگر هستیم و نمی‌توانیم بگوییم که ما اخلاق بهتری نسبت به دیگران داریم.

اگر همه اینها درست باشد آدم باید این را سوال کند که ما یکشنبه ها و در کلیسا چه کاری انجام می‌دهیم؟ چرا من باید این کارها را بکنم در صورتی که فرقی بین ما و دنیا نیست؟ دیگر باید چه دلیلی داشته باشم تا من به همسایه و خانواده خودم که مسیحی نیستند بگویم که به کلیسا باید بیایند. ایا ما نیز مثل شهره اغداشلو تنها ارزوی یک دنیای بهتری را نداریم که دور از جهان است؟ خطبه امروز به ما می‌خواهد این را بگوید که ما نباید شخصیت مسیحی خودمان را ارزان بفروشیم. همانطوری که ما یکشنبه ها در کلیسا هستیم باید در خانه و محل کار و بین افراد دیگر نیز همانگونه باشیم. موسی نیز در سخنان خودش به قوم خودش این جرات را می‌دهد که شخصیت باایمان خودشان را نگه دارد. ما مسیحیان امروزه به شهر کنعان کوچ نمی‌کنیم ولی ما الان در کشوری زندگی می‌کنیم که او برما تاثیر می‌گذارد. در کشور ما آدم های زیادی وجود دارند که به این اعتقاد دارند که خدایی وجود ندارد. آنها در این دنیا به خوبی با همه

مشکلات و زندگی شان روبه رو می شوند و آنها را حل می کنند و ما مسیحیان نمی دانیم که در این میان چه چیزی مناسب ما می باشد. و یا زمانی هم شاید پیش آید که ما از ایمان خودمان نتوانیم صحبت نماییم. ایمان نامه هر یکشنبه در کلیسا خوانده می شود ولی اصل آن در قلب مان وجود دارد؟ بعد از مدتی ما به این نقطه می رسیم که چیز حقیقی دیگری وجود ندارد و همچنین نزدیک به خدا انقدر خدایانی دیگر هم وجود دارند که هرکسی برای خودش یکی را آنها انتخاب می کند. و در این صورت فقط این را می توان گفت که همه گناه کار نیستند و دیگر نیازی به نجات عیسی نمی باشد و همه به این اعتقاد هستند که باید فقط یک آدم خوبی باشند. و با این اعتقادی هر کسی چیزهای خوب را در خودش پیدا نکند. و همچنین به نظر این اعتقادی ما دیگر نباید از روح القدس پر باشیم و فقط باید از زندگی لذت ببریم. و کار اصلی ما این می شود که اعمال خوبی انجام دهیم.

خدا باید به ما و به قوم اسرائیل این را گوش زد کند که در این جهان دست قدرتمندی وجود دارد که می تواند این ایمان ناب ما را از ما بگیرد. و با این صورت ما شرایط خطرناک داشته باشیم. این قدرت بسیار قوی است زیرا همه چیز را تحت سلطه جهانی درمی آورد. این قدرت همانند یک آبی است در یک آکواریوم که هر ماهی که در آن قرار دارد تحت تاثیر او می باشد. و حتی اگر او بخواهد سعی هم نکند نمی تواند از انجا فرار کند. عیسی به پدر اسمانی این دعا را می کند که: من به تو دعا نمی کنم که تو همه آنها از این دنیا دور کنی... ما باید در این دنیا زندگی کنیم. حال چگونه است اگر انسانی همانند یک ماهی در آکواریوم با دنیای اطرافش یکی شود و همانطور بماند؟ دو خطایی وجود دارند که ما مسیحیان می توانیم آن را انجام بدهیم. یکی اینکه ما مسیحیان خودمان را در یک قلعه ای قرار بدهیم و جهان اطراف مان را دور کنیم. و در این حالت ما در یک جای خیلی دور نسبت به دیگر انسان ها قرار می گیریم و مابین ما و دنیا یک دیوار بلندی قرار می گیریم. این مسیحیان همانند یک گاو نری هستند که در میدان گلوبازی قرار دارند و در مقابل همه چیز جبهه می گیرند. این افراد سعی می کنند که تمام اعمال انسان ها را زیر ذره بین بگیرند و همه چیز را موشکافانه دریابند. و با چیزهای ظاهری زندگی کار دارند. آنها در مورد یک مسیحی اینگونه می گویند که یک مسیحی نباید به دیسکو برود و خودش را ارایش نمی کند و لباس متفاوتی می پوشد. اغلب این افراد شروع به اینگونه سخن گفتن می کنند: یک مسیحی باید... ما از زمان های قدیم تا به الان می توانیم همچنین آدم هایی را ببینیم. نکته خوب این است که آنها خود واقعی متفاوت از دنیا می سازند ولی نکته بد این است که آنها نظر همه را به خودشان جلب می کنند و نه به خدا. آنها اغلب می گویند که به من نگاه کن من یک جور دیگر هستم. و یک ایمان متفاوتی دارم. اینگونه افراد همیشه به دنیا می خندد. ولی قافل از این هستند که آنها هم یک آدم گناهکاری از همین دنیا هستند.

ولی یک نوع دیگری هم وجود دارند و این نوع مسیحی همانند یک گاو وحشی در یک میدان گلوبازی نمی باشند که به روی همه چیز جبهه گرفته باشند بلکه آنها همانند یک افتابپرست هستند. شما می دانید که یک افتابپرست چگونه رفتار می کند اگر او بر روی یک برگ سبز بشیند همانند آن رنگ می شود و اگر هم او بر روی برگ قهوه ای بشیند باز رنگ او به قهوه ای تغییر می کند. این نوع مسیحی همانند یک افتابپرست هستند. اگر اطرافیان این مسیحیان الکل بنوشند آن مسیحیان نیز الکل می نوشند. و اگر همه بر ضد دولت ناسزا بگویند آنها هم این کار را می کنند. و یا اگر همه طرفدار یک دیکتاتور باشند آنها هم این کار را می کنند. از زمان های دور مسیحیان زیادی بودند که خودشان را در این لباس مخفی می کردند و از اینگونه دولت های غیر خدایی حمایت می نمودند. کلام خدا می خواهد به ما این را بگوید که ما در یک دنیای بی تفاوت زندگی نمی کنیم. و این یک دنیای معمولی برای زندگی کردن نیست زیرا شیطان در آن تا زمان های دراز با نفوذ دارد. و این به این معنی است که ما توسط او همواره وسوسه می شویم تا از ایمان ناب خودمان فاصله بگیریم و خودمان را هم رنگ جماعت کنیم. اگر اینگونه باشد ما نباید بی تفاوت در این دنیا زندگی کنیم بلکه باید به هر چیزی در این دنیا با نگاه انتقادی نگاه کنیم. و برای همین یهودی های زیادی بودند که در آن زمان در معبد زندگی می کردند تا خودشان را با دنیای اطراف شان وقف ندهند. در این مکان ما یک جزیره در یک اقیانوس می بینیم که آدم می تواند در انجا از نفوذ های دنیا در امان بماند. ایا ما همچنین اقیانوس ها و جزیره هایی را می شناسیم؟ ایا ما کلیسا را می توانیم جایی بنامیم که خدا با کلامش ما را حمایت می کند؟ ایا ما می دانیم که ما توسط غسل تعمید به یک جهان دیگر راه پیدا کرده ایم و دیگر بچه های عیسی هستیم نه بچه های این دنیا؟ ایا می دانیم که مسیحی بودن یعنی چه؟ و اگر ما بخواهیم با یک غیر مسیحی حرف بزنیم می توانیم به او بگوییم که یک مسیحی یعنی چه و چرا خوب است که دیگران هم یک مسیحی بشوند؟

خیلی ساده این سوال پرسیده شد که یک مسیحی بودن و زندگی کردن در این دنیا یعنی چه؟ اگر ما بخواهیم همه چیز را جدا بکنیم و یا ما بخواهیم همانند افتابپرست هم رنگ جماعت بشویم، اینگونه ما نمی توانیم بگوییم که یک مسیحی هستیم. ایا راه دیگری هم وجود دارد؟ آن زمان این سوال را قوم یهود از موسی پرسید و او جواب داد: ما نمی توانیم این را بگوییم که ما انسان های متفاوتی هستیم، زیرا

ما بچه های خدا هستیم و از لحاظ اخلاقی بهتر هستیم. و همچنین ما داناتر و قوی تر نیستیم. بلکه موسی می گوید که ما کوچکترین و ضعیف ترین حتی هستیم. و فقط یک چیز است که ما را متفاوت می سازد که آن را خدا اینگونه می گوید: شما ها بچه های من هستید بخاطر اینکه من شما را دوست دارم. محبت خدا به فرزندان تنها دلیلی است که می توان گفت که آن قوم هنوز وجود دارد. محبت خدا در همه حال بر من آشکار می شود و من می توانم او را اینگونه دعا کنم: ای خدا کمک کن. محبت خدا طوری من را در بر می گیرد که من می توانم آن را در همه جا حتی در یک کشور دیگر که یک زبان دیگری دارد حس کنم هرچند که سرزمین همه ماها در جای دیگری می باشد. و انقدر خدا با محبت خودش به من لطف داشته که من فقط می توانم این محبت را به همه نشان بدهم و از آن همه جا صحبت کنم. و من دیگر در خانه خودم نمی ماندیم و نمی گویم که من چه کارهای خوبی انجام داده ام و چه چیزهای خوبی دارم. نخیل وقتی که من این محبت خدا را دریافت می کنم باید آن را در خدمت دیگر انسان ها بگذارم. من این را می دانم که خدا من و دیگران را دوست دارد. او دوست دارد که دیگران انجیل را بشنوند و به سوی او بیایند. برای همین او دوست دارد که ما در این دنیا بمانیم تا زمانی که این دنیا باقی است.

در این دنیا همیشه خطرات و ریسک های زیادی را ما می بینیم. در این زمانی که من با این آدم ها در این دنیا صحبت می کنم چیزهای خیلی بدی رخ می دهند که این ریسک خیلی بالایی را به همراه دارد که مثل دیگر مردم زندگی بکنم. و این برای ما سخت است که با داشتن محبت خداوند به سوی یک آینده روحی پاک حرکت کنیم.

ولی این خدا است که ما را از خود ستایشی و تاریک دنیا شدن محافظت می کند. آمین